

کارگران و زبان اعتراض، زبان آذربای برای رهایی در ایران



معلوم هست عالی جنابان دولت، وزرا و وکلا کدام روزنامه یومیه را میخوانند که خبر ماهها و سالها دستمزد پرداخت نشده در آن بچشم نمیخورد؟ معلوم هست پنجره اتاق کار این حضرات به کدام جهنم دره ای باز میشود که آنجا خبری از اجتماع و اعتراض کارگری در پی دستمزد معوقه فکسنی بگوش نمیرسد؟ معلوم هست این کدام ماموریت، کدام افتخار کدام جنون است که از رهگذر این درجه از دشمنی با کارگر میگردد؟

صفحه ۲

یا کار یا بیمه بیکاری – همین امروز



ده ها سال بحران اقتصادی سرمایه آن جامعه را به اسارت سیکل معیوب از بیکاری، و بیکاری بیشتر در آورده است. جمعیت کارگران بیکار در دست دولت ابزار ارزانتر کردن نیروی کار بکار گرفته میشود که به نوبه خود تعداد بیشتری را به بیکاری میکشاند. کارفرمای لغتی کارگر اخراجی را در مقابل شاغلین قرار میدهد تا خود به یکباره ناجی و مظهر نان سفره برای هر دو باشد. سرمایه داران برای بالا بردن سودآوری بیکاری گسترده را به اجرا در میآورند و همزمان عزیز دردانه ملی کار آفرینی بر سر کارگر منت میگذرانند

صفحه ۳

صفحه ۵

بازگشت دیوانگان، از فیلا دلفیا تا عسلویه:

زنده باد سی ساعت کار در هفته!

صفحه ۷

طبقه کارگر و چشم انداز تحمیل بیمه بیکاری

کارگران و زبان اعتراض، زبان آذرب برای رهایی در ایران

از این حکومت انتظار دیگر نباید داشت. رمز جادویی این حکومت دست پیش گرفتن است. میداند یقه مان را بگیرد، یقه اش را ول میکنیم. سر تا پای "نظم" این حکومت دزدی و قانون جنگل است آنوقت در مقابل نیم ساعت تجمع بر حق کارگر آذرب، بیشرمانه بهانه توقف قطار در اثر اعتراض کارگران را علم میکند... به مرگ میگیرد تا به تب راضی باشیم.... دو قورت ونیم اش همیشه باقی است.... کارگر باید در مسیر وقت خربیدن رذیلانه این حکومت شکر کند که هنوز زنده است، شکر کند که هنوز دست دیگرش را نشکسته اند و شکر کند روزی از روزها دست بر قضا از زندان آزاد خواهد شد!

با این حکومت باید با زبان خودش حرف زد، متحد شد، به کم رضایت نداد، وعده و صبر را قبول نکرد...

در زمان ما کارگر و اعتصاب آذرب آن، نفس آزادی و شرافت انسانی در آن سرزمین است. اتحاد کارگری و آرمانخواهی برابری طلبانه آن از اراک تا شوش و اهواز در دسترس هستند تا سرنوشت دیگری را برای ایران رقم بزنیم. با شعارها و خواستهای واحد دستمزد؛ سی ساعت کار، بیمه بیکاری و در مجامع عمومی خود درد امروز را با آرمان رهایی گره بزنیم... شهامت کارگران در واقع بینی و شروع گامهای آنها در راه وحدت نهفته است، ترس سرشان نمیشود چون چیزی برای از دست دادن باقی نمانده است.... این موج ایران را از لجن اسلامی سرمایه لایروبی خواهد کرد.



روز گذشته 21 نفر از کارگران آذرب اراک دستگیر شدند. دادستان استان مرکز این خبر را تأیید کرد. وزیر کار در سفر خود به شهر اراک شانه بالا انداخت و گفت: تقصیر خودشان بود، نمیبایست روی ریل میرفتند!!

به همین سادگی، به همین اندازه مسخره! مسخره تر آنکه ایشان مشخصاً برای رسیدگی به اوضاع بحرانی دستمزدها در مرکز صنعتی آذرب راهی اراک شده است.

آیا کسی هست حساب کتاب تعداد کارگران زندانی را داشته باشد؟ آیا کسی هست لیست مقامات لشکری و کشوری و نیش های تا بناگوش باز کارگر پناهانه آنها را بخاطر بیاورد: "کارگر در اعتراض صنفی حق دارد و نباید محاکمه و زندانی شود!"؟

معلوم هست عالی جنابان دولت، وزرا و وکلا کدام روزنامه یومیه را میخوانند که خبر ماهها و سالها دستمزد پرداخت نشده در آن بچشم نمیخورد؟ معلوم هست پنجره اتاق کار این حضرات به کدام جهنم دره ای باز میشود که آنجا خبری از اجتماع و اعتراض کارگری در پی دستمزد معوقه فکسنی بگوش نمیرسد؟ معلوم هست این کدام ماموریت، کدام افتخار کدام جنون است که از رهگذر این درجه از دشمنی با کارگر میگذرد؟ یکی هست ساکنان پر افتخار این خیمه و خرگاه اسلامی سرمایه را از هذیانهای اقتصاد-محور در مقابل این سوال قرار بدهد که تکلیف این مردم چیست؟ به کدام ساز شما برقصند تا هر صبح چشم به کابوس نان باز نکنند؟ رفاه و دل خوش سرتان را بخورد، دستمزد زیر خط فقرتان را پس از ماهها و سالها از کجا میشود وصول کرد؟

این وضعیت ریشه وجدان و شرافت و انسانیت را برای سالیان دراز در آن خاک میخسکاند. سرمایه و منطق سود بر بستر خفت و خون و رذالت پیشگی استوار است. نوبر اسلامی - ایرانی آن همه افسارهای زمان و مکان را دریده است. این سیاست فقط ضد کارگری نیست، فقط استثمارگر نیست، این سیاست بیمارگونه هم هست.

یکبار دیگر در شهر اراک جمهوری اسلامی با وزیر و اوباشان گردان سرکوب به جان جمع کارگران آذرب افتادند که به عالم و آدم نشان دهند جز حرف مفت و چماق و زندان

با "علیه بیکاری" تماس بگیرید!

بیکاری یک نشریه کارگری است. تلاش و هدف ما اینست که تعداد هر چه بیشتری از کارگران دنبال نشریه باشند، آنرا بفهاندند و آنرا دوست فود بدانند. ما میفواهیم مبشر سازمان یابی و اتماد کارگران، و عصای دست

فعالین کارگری در اینراه باشیم. info@a-bikari.com

یا کار یا بیمه بیکاری - همین امروز

بخش کارگران هستند که به دستمزد کمتر و شرایط سخت تر کار تن خواهند داد. ایام بیکاری گله ای از ادارات و ماموران دولتی به راه میافتند تا نیروی کار بیکاران را بکار بگیرند. ایام بیکاری بهترین فرصت برای تهاجم ایدئولوژیک و اخلاقی به طبقه کارگر فراهم میآورد که کارگران را سربار و تنبل معرفی کرد. خیل بیکاران صف مبارزاتی کارگران و تشکلهای کارگری را به موقعیت بسیار ضعیف تر میراند.

مطالبه "شغل" اما با چه شرایطی؟

کارگر "کار" مطالبه نمی کند، خواهان نابودی کار مزدی است. کار مزدی سرمایه در پر رونق ترین ایام خود جز بردگی چیز دیگری برای طبقه کارگر ندارد. مبارزات اقتصادی طبقه کارگر برای محکم کردن صفوف خود و برای ایجاد آمادگی لازم برای به زیر کشیدن سرمایه است. نقطه اوج وارونگی پدیده بیکاری آنجاست که در اوج بی پناهی بیکاری ساخته دست سرمایه دار، "خلق یک شغل" برای همان کارگر به یک نعمت بزرگ از جانب همان سرمایه دار جلوه گر میشود. سرمایه و نظامی که کار و سازندگی را تبدیل به بردگی مزدی کرده است، نظامی که معاش

انسانها را به گرو گرفته و به اندازه سود دهی کارگر بخش کوچکی از نعمات حاصل کار وی را به سفره خانواده کارگری پرتاب میکند؛ به یک باره ناجیان کار و معاش از آب در میایند! اوج وارونگی پدیده بیکاری در آنجاست که همان کسانی که از قبل کار کارگر سود و ثروت اندوخته اند به کارگر تشر مفت خوری میزنند. تمام دستگاه دولتی و سرمایه دارانی که از امتیازات بودجه عمومی بهره میبرند، حقوقهای بالا برای خود واریز میکنند، اختلاس و دزدی شان خزانه را تهی کرده است، تعهد ملی و وجدانی در قبال بودجه را به گوش کارگر میرسانند!

کارگر هیچ وظیفه ای در قبال آبادی کارخانه ها به عهده ندارد. انتظار برحق او برای شرایط زندگی بهتر نباید به بهبود بازار کار و پیدا کرده شغل گره بخورد. تا همین جا بخش اساسی از فضای اعتراض کارگری صرف اصرار بر ادامه کار کارخانه های ورشکسته شده است. کارگران به جای مبارزه مستقیم بر سر بیمه بیکاری نیروی خود را در میدان سرمایه داران و دولت به هدر داده اند. دیدنی است که دولت پس از دولت با کمال میل وظیفه "کاهش مصائب ناشی از بیکاری از طریق ایجاد مشاغل" را به عهده میگیرد، با همکاری مجلس با کمال میل بودجه عظیمی صرف طرحهای کذابی میگردد، و باز با کمال میل به استیضاح و شکست طرحهایشان گردن میگذارند؛ اما همان دولتها بطور رسمی و عملاً از تن دادن به بیمه بیکاری طفره میروند.

طبقه کارگر و اشتغال و بیکاری

برای طبقه کارگر پدیده شغل عرصه جنگ بر سر نفس بقاء است. این صورت مساله تحمیلی بورژوازی به جامعه است. همین مساله در آلترناتیو فوری طبقه کارگر مفهوم و پاسخ کاملاً متفاوتی را شامل میشود، و آن اینکه حتی در چهارچوب همین نظام سرمایه داری با کاهش ساعات کار میتوان بر بسیاری عواقب وحشیانه "شغل" چه برای شاغلین و چه برای بیکاران خط بطلان کشید.

گویا دولتی هست که قرار است تمام تلاش و همت خود را برای ایجاد مساله بیکاری صرف کند، گویا سیاستمدارانی کاردان وجود دارند که میتوانند کار برای بیکاران ایجاد کنند، گویا سیاستی هست که میتواند تولید و بورس را به نفع اشتغال برای کارگران هماهنگ کند؛ اینها از رایج ترین یافه های دنیای امروز، یک دروغ بزرگ نفرت انگیز است. این فریب با هزار رشته به پیکر و هستی طبقه کارگر آویزان است، خون او را میمکد، توان او را به تحلیل میبرد. این دروغ نادانی می آفریند و پستی و خرافه را به دم و بازدم احاد جامعه تزریق میکند. این دروغ دشمنی و تفرقه میافزیند، این دروغ توسط سیاستمداران سوپر الدنگ نمایندگی میشود؛ سیاستمدارانی که با احزاب و کتب مقدسشان هیچ دستاوردی به کف نیاورده اند، اما بازار این معجزه گران "حل بیکاری" همچنان داغ است! ایران یک مثال گویاست.

ده ها سال بحران اقتصادی سرمایه آن جامعه را به اسارت سیکل معیوب از بیکاری، و بیکاری بیشتر در آورده است. جمعیت کارگران بیکار در دست دولت ابزار ارزانتر کردن نیروی کار بکار گرفته میشود که به نوبه خود تعداد بیشتری را به بیکاری میکشاند. کارفرمای لعنتی کارگر اخراجی را در مقابل شاغلین قرار میدهد تا خود به یکباره ناجی و مظهر نان سفره برای هر دو باشد. سرمایه داران برای بالا بردن سودآوری بیکاری گسترده را به اجرا در میآورند و همزمان عزیز دردانه ملی کار آفرینی بر سر کارگر منت میگذارند. هیچ وقت کارگر به این اندازه کارکن و فداکار و کم توقع نبوده است و هیچ وقت از جانب فاسد ترین و بیشراف ترین نسل بورژوازی ایران تحقیر نشده است. به دولتمردان سیاست ایران، به وعده هایشان و روش کارشان و گزارش پایانی کارشان نگاهی بیندازید.

تجربه طبقه کارگر در ایران از یک انقلاب و چهل سال کشمکش پس از آن تجربه ای بسیار پرارزش و در عین حال تجربه ای دردناک از بدیهی ترین درسهای مارکسیستی طبقه کارگر است.

بیکاری محصول اجتناب ناپذیر تولید کاپیتالیستی

بیکاری حاصل طبیعی نظام سرمایه داری است. رقابت میان سرمایه داران بر سر تولید ارزانتر و کسب سود بیشتر که بنوبه خود تنها از ارزش اضافه حاصل بهره کشی نیروی کار متکی است؛ تنها با اخراج کارگران و بکارگیری تکنیک بیشتر ممکن است. در همه تاریخ سرمایه داری قاعده بر اینست: در رونق کارگران اخراج میشوند و کار اخراجی ها را شاغلین از طریق کار شدیدتر انجام دهند. در بحران دسته دسته و چه بسا همه کارگران باید بروند؛ باید گورشان را گم کنند تا سرمایه از میان خیل بینوایان گرسنه ترین و مطیع ترین کارگران را برای دور جدید انباشت انتخاب کند.

بیکاری یک موهبت برای سرمایه

سرمایه دار و دولت او نه میتواند و نه میخواهد بیکاری را از میان بردارد. بیکاری یک نعمت آسمانی برای سرمایه دار است چرا که کارگران را محافظه کار میکند، کارگران را شقه شقه و متفرق می سازد. در زیر سایه بیکاری همیشه لشکری از ضعیف ترین

ادامه یا کار یا

آموزش و پرورش و حقوق برابر شهروندی خبری نبود، کار کودکان رسمیت میداشت، زنان شهروندان درجه دو میبودند، بخش بزرگ جامعه محکوم بود رسماً با فرسایش و ناامنی دست و پنجه نرم کند، از نعمات ساخته دست خود کمترین بهره را ببرد و کم و کمتر عمر کند - سرنوشتی که میلیونها کارگر در ایران در آن شریک هستند.

اگر اعتصابات و مبارزات اتحادیه های کارگری نمیبودند، هنوز هم به اسم مصالح اقتصادی و منافع مشترک ملی، هر وقت مصالحشان ایجاب میکرد نان کارگر را میبردند، و هر وقت زورشان میرسید حقوق سیاسی و اجتماعی کارگر را به دلخواه تا اطلاع ثانوی معلق اعلام میداشتند - سرنوشتی که امروز بر حقوق پایه طبقه کارگر در ایران ناظر است.

باید مد نظر داشت که بخش مهمی از بیکاری در دوره های بحران سرمایه نتیجه مستقیم رکود در بازار نیست. در بحران بیکاری جاری و در یکی دو دهه اخیر بخش بزرگی از امر تولید به شکل دیگری بر دوش همان طبقه، از طریق کار کودکان، کار خانگی زنان، اضافه کاریها، چند شغله بودن نان آوران خانواده سنگینی کرده است. "بیکاری" امر تامین معاش طبقه را، اما در شرایط بسیار دشوارتر تداوم می بخشد. دوران بیکاری، دوران اوج رفع مسئولیت دولت در قبال زندگی شهروندان است. در شرایطی که مردم زحمتکش برای تامین حداقل نیازها چنگ به هر خاشاکی میزنند، زمانیکه تن فروشی به یک "راه حل" تامین نان خشک سر سفره تبدیل میشود؛ در همان ایام در یک بسیج مشترک دولت و انگل ترین بخشهای سرمایه با گرانی و تورم به جان کارگر و زحمتکش میافتند. اوباشان و بد دهن ترین نمایندگان سیاسی طبقه حاکم همزمان با کار کشته ترین مبلغین اقتصاد سیاسی بکار گماشته میشوند تا مفهوم مقولات پایه ای مانند کار، کارگر، حقوق اقتصادی و اجتماعی و رفاهی را باز تعریف کنند. دوران بیکاری مصادف با گستاخی بیشرمانه بورژوازی در حقوق و مزایای نجومی، در اختصاص بودجه های کلان برای دستگاههای مذهبی و تبلیغی بورژوازی، در ریخت و پاشها و بازی با اموال عمومی، در رکورد اختلاس و دزدی و ارتشاء است...

در مقابل این دوره ای است که حق طلبی کارگری بیش از هر وقت دیگر گوش شنوا پیدا میکند. طبقه کارگر باید و میتواند کل صف سیاسی-ایدئولوژیک- و مبارزاتی خود را بکار بگیرد. بیمه بیکاری خواستی است که پرچم حق طلبی کارگری را در عرصه های گوناگون شغل، دستمزدها، رفاهیات اجتماعی و نقش دولت برافراشته میسازد.



چرا و تا کی باید تسلیم عطش بی پایان سود پرستی سرمایه شد؟ چرا و تا کی باید پیکره عظیم لاشخوران دولتی، دستگاه مذهبی، دستگاه سرکوب و توجیه کنندگان این نظام بر هستی بخش بزرگ جامعه سنگینی کند؟ از صرفه جویی در هزینه ناشی از حقوق و مزایا و رشوه ها و دزدی های این لشکر چند مرکز رفاهی و فرهنگی و آموزشی میتوان بر پا کرد؟

صد البته کارگران برای حفظ شغل و برای جلوگیری از اخراج مبارزه میکنند. اما بدون مبارزه همزمان برای بهبود شرایط کار، کاهش ساعات کار، و بدون مبارزه برای افزایش دستمزد صرف تلاش برای "حفظ شغل" یک سم مهلک برای حیات کارگر نخواهد بود. تجربه زنده طبقه کارگر ایران در دهها هزار مرکز تولیدی گواه آنست که دست شستن کارگران از حق و حقوق خود، یک دنیا دلسوزی و فداکاری کارگران هرگز نمیتواند مانع تعطیلی کارخانه شود. "حق آب و گل کارگر بر کارخانه" یک خرافه خاتمان برانداز بیش نیست.

طبقه کارگر و سنگر بیمه بیکاری

یک طبقه کارگر ایران در مبارزه در سنگر بیمه بیکاری از طبقه کارگر جهانی عقب ماند و تاوان آنرا در قالب توهم به عروج دوره طلایی مملو از اشتغال در مسموم ترین شکل آن میپردازد. تنها با شروع یک مبارزه سراسری بر سر تحمیل بیمه بیکاری است که کارگر در ایران میتواند عمق تلخ یک "غفلت" بزرگ طبقاتی را به صورت بورژوازی تف کند.

تاریخ دو قرن قبل تر از این مصادف با شروع رشد سرمایه داری مملو از چرک و خون و کثافت است. مشروعیت حکومت سود و سرمایه جز با ارتجاعی ترین افکار و روشهای حکومتی عهد عتیق ممکن نبود. در دل "متمدن ترین" سرزمین ها همزمان با عروج شتابان صنعت، پست ترین معنا از انسان و جامعه انسانی

حکم رانده است. شجره های امروزی بورژوازی دقیقاً با همان زبان و همان لحن، بردگی مزدی کارگر را با فقر و ناامنی و نابرابری گره می زنند. سالن های بورس، محاسبات بانک مرکزی، پارلمانها، اساتید اقتصادی و منطق های رشد و بحران، دولت و قانون آنها؛ همگی قدمتی دویست ساله دارند.

اگر مبارزات طبقه کارگر از شیکاگو امریکا تا لیون فرانسه نبود هنوز هم کارگر میبایست از طلوع تا غروب آفتاب جان بکند، تمام عمر با دستمزدی ناچیز در فقر و مسکنیت برای بقا دست و پا بزند، و در پایان، حسرت یک سنگ قبر آبرومند برای پدر و مادری شرافتمند و فداکار را نسل پس از نسل برای فرزندان خود به ارث بگذارد - سرنوشتی که میلیونها کارگر همین امروز در ایران با آن درگیر هستند.

اگر قیام های پی در پی کارگری نبود هنوز هم از بهداشت و

تاریخ دو قرن قبل تر از این مصادف با شروع رشد سرمایه داری مملو از چرک و خون و کثافت است. مشروعیت حکومت سود و سرمایه جز با ارتجاعی ترین افکار و روشهای حکومتی عهد عتیق ممکن نبود. در دل "متمدن ترین" سرزمین ها همزمان با عروج شتابان صنعت، پست ترین معنا از انسان و جامعه انسانی حکم رانده است.

بازگشت دیوانگان، از فیلادلفیا تا عسلویه:

زنده باد سی ساعت کار در هفته!

پدران و پیشکسوتان فیلادلفیایی در خون خود نیاز دارد. سرمایه داران و دولت آمریکا صف متحد قدرتمند و مصممی را در جنگ با کارگران سازمان دادند.

کشیشها این خواست را مضر به حال کارگران و موجب ائتلاف وقت بجای سازندگی، موجب تقویت مصرف الکل و قمار بازی و موجب دوری از خدا نامیدند. در مقابل همه فاکتورهایی که پیروزی را ناممکن جلوه میداد، کارگران آمریکا خود را سازمان دادند و در ترانه های خود گردش در کفشیهای هشت ساعته و دود کردن تنباکوهای هشت ساعته (تولید شده در کارگاههایی با هشت ساعت کار) را زمزمه کردند:

ما میخواهیم به خیلی کارهای دیگر برسیم

ما از فرسایش بی حاصل ...

از سهم خود که زنده ماندن است و بس ...

از حسرت یک تک ساعت برای اندیشیدن... جانمان به لب رسیده است

ما نیروی خود را

از پالایشگاهها، آسیابها و فروشگاهها

فرا میخوانیم

هشت ساعت کار، هشت ساعت خواب

و هشت ساعت باقیمانده برای هر آنچه که دلمان بخواهد!

ایران در آتش کار

در تابستان ۱۳۹۸، به میزان ۴۴٫۹ درصد جمعیت ۱۵ ساله و بیش‌تر از نظر اقتصادی فعال بوده‌اند، یعنی در گروه شاغلان یا بیکاران قرار گرفته‌اند. جمعیت شاغلین ۱۵ ساله و بیشتر در این فصل ۲۴ میلیون و ۷۵۱ هزار نفر بوده است.

بررسی سهم اشتغال ناقص جمعیت ۱۵ ساله و بیش‌تر نشان می‌دهد که در تابستان ۱۳۹۸، ۸٫۸ درصد جمعیت شاغل، به دلایل اقتصادی (فصل غیرکاری، رکود کاری، پیدا نکردن کار با ساعت بیش‌تر و...) کمتر از ۴۴ ساعت در هفته کار کرده و آماده برای انجام کار اضافی بوده‌اند. این در حالی است که ۴۰٫۷ درصد از شاغلین ۱۵ ساله و بیش‌تر، ۴۹ ساعت و بیش‌تر در هفته کار کرده‌اند. (مشرق نیوز، "نرخ بیکاری ۱۰٫۵ درصد..."، پانزده مهر ۱۳۹۸)

از طرف دیگر مطابق آمار رسمی نرخ بیکاری سالمندان ۲٫۳ درصد است.

همین آمار گویای این است که در سال ۹۷ از کل جمعیت کشور ۹٫۷ درصد جمعیت را سالمندان به خود اختصاص داده‌اند و به عبارت دیگر از هر ۱۰۰ نفر حدود ۱۰ نفر در رده سنی سالمند قرار دارند. سن بازنشستگی در ایران ۶۰ سالگی است اما حدود یک میلیون نفر از افراد ۶۰ ساله و بالاتر در ایران هنوز کار می‌کنند. وی با بیان اینکه بر اساس همین گزارش، کارایی سالمندان ۷ برابر جوانان راحت‌تر است، گفت: این مساله به تجربه، طلب حقوق پایین‌تر و بحث بیمه ارتباط دارد. (ایسنا، "کارایی سالمندان هفت برابر از جوانان راحت‌تر است"، دهم مهر ۱۳۹۸) اینها جمعیتی را شکل می‌دهند که کارهای قراردادی و بیکارسازیها عملاً آنها را از هر گونه حقوق بازنشستگی محروم ساخته و یا سطح نازل بازنشستگی آنها کفایت تامین زندگی را نمیدهد. به این ترتیب بیش از یک میلیون نفر از کارگران بجای امکان استراحت و فراغت، حتی در ایام

بنا به یک حکم شناخته شده طبقاتی کارگری، مادام که تنها یک کارگر جویای کار بیکار بماند، وقت آنست که ساعات کار رسمی کاهش یابد. این ابزار طبقه کارگر برای افسار زدن به منطق سود سرمایه و نتایج شوم و "گریز ناپذیر" آنست. جامعه ایران گواه است که در غیاب این اهرم، کارگران هر لحظه با کار خود، با دستان خود، بیکاری و نابودی خود را تولید میکنند. منطق چنین حکمی را باید در جهان بینی کارگری در مقابل منطق و مبانی سرمایه جستجو کرد. با کار و تولید کارگران و سود حاصل از آن، امکان رشد سرمایه و بکارگیری تکنیک بالاتر ممکن میگردد. اولین بارقه های آگاهی و مبارزه متشکل کارگری کاهش ساعت کار را بعنوان پاسخ طبیعی و بر حق کارگری در مقابل این روند قرار داد.

قانون کار ایران حکم بر ۴۴ ساعت کار هفتگی میدهد. چند شغله بودن و ساعات طولانی کار در کنار (حداقل) چهار میلیون کارگر رسماً بیکار سوال قدیمی را در مقابل طبقه کارگر ایران به رقص در آورده است: ساعات کار کارگر در ایران به چه میزان باید باشد؟ کاهش ساعت کار هفتگی به حداکثر سی ساعت بمثابة یک راه حل فوری برای دفاع از جسم و جان کارگران در مقابل فرسایش طاقت فرسای جاری و بمثابة تنها راه حل موثر در مقابل بیکاری است.

زنده باد دیوانگی!

"روز کار یک کارگر باید به دوازده ساعت، از ساعت شش صبح تا شش بعد از ظهر محدود گردد".

این پرچم اولین اعتصاب رسمی کارگران کارگاههای نجاری در فیلادلفیای آمریکا در سال ۱۷۹۱ بود. این کارگران به اعتراض علیه ساعات کاری میان طلوع آفتاب تا تاریکی شب برخاسته بودند. این حرکت سر آغاز جنبش عظیم طبقه کارگر در آمریکا گردید. در گام بعد این جنبش پس از نبردی طولانی پرچم کاهش ساعت کار تا چهل ساعت در هفته را بعنوان یک استاندارد جهانی بر دوش کشید. اول مه، روز جهانی کارگر، مهر این جنبش و این مطالبه را بر خود دارد. کاهش ساعات کار بعنوان یک خواسته با قوی ترین انگیزه برای ایجاد وسیعترین و قدرتمندترین خواست متحد کننده اعتراض مشترک کارگری در آمریکا، اروپا و بسیاری کشورهای دیگر در سراسر جهان عمل کرده است. ادامه این مبارزات توانست دو روز تعطیل هفتگی و حتی کاهش ساعت کار هفتگی تا ۳۵ ساعت در بسیاری کشورهای اروپایی را متحقق سازد. ۲۲۸ سال بعد از اعتصاب نجاران فیلادلفیایی امروز در ایران روز کار میان شش صبح تا شش بعد از ظهر، برای میلیونها کارگر در ایران یک آرزو است. ساعت کار دوازده ساعته برای یک کارگر مراکز صنعتی که برای چند شغل و برای انواع اضافه کاری و درآمدهای جانبی خود را به در و دیوار میزند، میتواند یک "فراغت" به حساب بیاید! این یک تکرار طنز آلود تاریخ و در تلخ ترین شکل آن است. دو قرن پیشتر خواست هشت ساعت کار روزانه حتی در نظر خود کارگران "دیوانگی چهل ساعت" در رگهای نجاران لقب گرفت. امروز، در دل تولید متکی بر تکنیک افسانه ای، اما در موقعیت بسیار عقب رانده شده، طبقه کارگر در ایران به دیوانگی

ادامه زنده بادسی ساعت کار

آیا شدنی است؟

ناباوری به قدرت طبقه کارگر، "بیماری" بزرگ قرن حاضر میتواند نام بگیرد که قبل از هر کس دامنگیر خود کارگران است. دو قرن پیشتر در مقابل یک بورژوازی هار و کارفرماهای فاسد و مسلح، این خواست توده ای کارگران بحساب میآمد. امروز یک جنبش کارگری ضعیف، دفاعی و پراکنده، صف کارگران فقر زده و همزمان یک جنبش کارگری ضعیف در اروپا و امریکا، در نگاه اول شاید چشم انداز چندان درخشانی را جلوی چشم مجسم نکند. این تصویر کاذب و بغایت ساده انگارانه است. این تصویر دینامیسم و ظرفیت های مبارزاتی طبقه کارگر در ایران و واقعیت های مهمی چون هفت تپه و هپکو را با خود ندارد.

واقعیت اینست که خواست کاهش ساعت کار به آگاهی طبقاتی کارگران و عمق ادعای طبقاتی آنها در مقابل دولت بورژوازی گره میخورد. کاهش ساعت کار گره گاهی است که کارگران در آن در قامت منافع مشترک طبقاتی خود در مقابل مالکیت خصوصی، سود آوری سرمایه، ازلی بودن حکومت سرمایه و حکومت ملی صف میبندد؛ و مبارزات امروز خود را عرصه ای برای تقویت صفوف خود جهت به کرسی نشاندن حکومتی کارگری تجربه میکند.

آیا میتوان کاهش ساعت کار را به کرسی نشاند؟ آیا سی ساعت در هفته شدنی است؟ به میزانی که سایه روشن هایی از مولفه های ذکر شده در میان کارگران ریشه دوانده باشد و کارگر با قامت و ادعای طبقاتی به دفاع از خود در مقابل تعرضات سرمایه داران همت بخرج دهد؛ راه بر کوبیدن میخ کاهش ساعت کار واقعی و شدنی تر است. خواست "سی ساعت کار هفتگی" تنها در مقابل سودجویی وحشیانه امروز سرمایه داران است که "غیر ممکن" قلمداد میشود. با افزایش بارآوری کار، با توجه به ثروت انبوه و کاملاً بیسابقه حاصل کار کارگر و با توجه به بار سنگین ساعات کار طولانی و اضافه کاریها و چند شغله بودن کارگران شاغل چنین خواستی بسیار منطقی و پیش پا افتاده است. موج بزرگی از جوانان سالهای عزیز زندگی خود را در انتظار کار به هدر میدهند، زنان در خانه ها به زنجیر کار خانگی کشیده شده اند، بخش عظیمی از کارگران زیر کار روزانه مشقت آور و خطرناک جوانمرگ میشوند، میلیونها کودک جز لجن و کثافت چیز دیگری را تجربه نکرده اند؛ آنوقت کسانی پیدا میشوند در مقابل تعدیل جزیی سود حاصله متعاقب کاهش ساعات کار رو ترش کنند. بیخود میگویند!

قدر مسلم اینکه بورژوازی در ایران با سی ساعت کار در هفته نمی میرد. اگر مجبور باشد به آن تن خواهد داد. سود کمتری میرسد، خوب، به دَرک!



سالخوردگی باید برای تامین زندگی اجباراً به کار تن دهند. تازه این جمعیت از خوشبختی تن نیمه سالم و سعادت پیدا کردن یک کار، آنهم کار شاقه در شرایط دستمزدهای زیر خط فقر و دستمزدهای عقب افتاده برخوردار بوده اند.

تولید در این جامعه نیروی کار کودکان و سالمندان را می بلعد. در این جامعه سه میلیون کارگر آماده بکار، عمدتاً با تحصیلات دانشگاهی نیز با انواع دسیسه ها (از جمله طرح کاریابی که اخیراً خصوصی هم شده است) مورد بهره کشی قرار میگیرند. رقم تخمینی یک تا دو میلیون نفر کارگران افغانستانی را هنوز باید به آن اضافه کرد. همه جای دنیا، و از جمله در ایران، جز کار کشیدن بیشتر و دستمزد کمتر نسبت به کارگر از کارفرماها انتظار دیگری نرفته است. حاصل کار طبقه کارگر در ایران در شکل گیری یک اشرافیت سوپر ثروتمند و در هیبت یک دستگاه عظیم دولتی و امنیتی و یک سیستم پولساز تحمیق مذهبی بر همه کس عیان است. نه یک سیاست حق طلبانه کمونیستی و طبقاتی کارگری، بلکه یک سر سوزن وجدان و انسانیت و منطق حکم میکند که از جمله برای کاهش فشار بیکاری این بازار وحشیانه کار را مهار زد. به این ترتیب در صورت اجرای قانونی دال بر کار سی ساعت در هفته، بلافاصله چند میلیون فرصت شغلی آزاد شده و عملاً بیکاری را به گور خواهد سپرد.

خواست کاهش ساعات کار برای طبقه کارگر یک واقعیت اجتناب

کاهش ساعت کار با حفظ دستمزد

ناپذیر است. سرمایه در هر قدم از رشد خود باید ظرفیتهای تکنیکی خود را افزایش دهد. هر کارگر جوانی میداند این بمعنای اخراجهاست که بنوبه خود دست کارفرما را برای تشدید فشار کار و پایین آوردن دستمزدها باز میگذارد. صد البته کارگران بر علیه اخراجها مبارزه خواهند کرد. مبارزه برای افزایش دستمزدها تعطیل پذیر نیست. شرایط غیر انسانی کار با اعتراضات کارگری پاسخ میگیرد. اما همزمان کاهش ساعات کار هفتگی بعنوان یک خواست پیشرو طبقاتی کارگری، راه را برای یک جنبش سراسری هموار میکند. خواست کاهش ساعات کار آن محوری است که خواست افزایش دستمزد، بیمه بیکاری، علیه اخراجها را بهم گره میزند و به این خواستها راه تازه تری را نشان میدهد.

مطالبه کاهش ساعت کار بر دو محور اصلی استوار است.

اولاً: ساعات کار باید در کل هفته کاهش یابد و ساعت کار هفتگی بطور مساوی بین پنج روز اول هفته تقسیم گردد. دو روز پایانی هفته کار باید تعطیل باشد. هدف از مطالبه کار روزانه کوتاه برای بازسازی نیروی کار بر متن یک زندگی طبیعی فردی و خانوادگی است.

ثانیاً: کاهش ساعات کار باید با پرداخت دستمزد کامل قبلی (بهمراه همه مزایا و دریافتی ها) همراه باشد. کارگران نباید چیزی از دستمزد خود را از دست بدهند. به بیمه ها، بازنشستگی و همه حقوق کارگری نباید کوچکترین لطمه ای وارد شود.

طبقه کارگر و چشم انداز تحمیل بیمه بیکاری

درد اساسی طبقه کارگر ایران تردید است، و مشخصاً تردید در نیروی خود برای پیروزی! چه کسی گفته است که اعتراض علیه بیکاری مستلزم اتحادیه و سندیکا است؟ چه کسی گفته است تحمیل بیمه بیکاری مستلزم جنگ و قیام خونین است؟ بیکاری سر فصل فجایع انسانی آن جامعه از تن فروشی، فروش کلیه، کار کودک، خرده پای مواد مخدر، خودکشی ... و همگی بر متن فقر و نداری و تباهی است. این کدام ابلبسی است که ارزش جان و سلامتی و حرمت یک کارگر را در نزد خود او تا این حد نازل میسازد؟ در جاتی که حکومت خود حق بیمه بیکاری را برسمیت شناخته است، درد ادعای دسترسی بیمه بیکاری آنجاست که طبقه کارگر و مشخصاً رهبران کارگری اعتماد بنفس خود را از کف داده اند، این لقمه را برای خود بزرگ میدانند. چه کسی گفته است که مراجعه کارگران به اداره کار و طلب بیمه بیکاری مستلزم تظاهرات و درگیری با گردان سرکوب است؟

آن زمان که بیکاران در حاشیه و نیروی ذخیره جنبش کارگران شاغل در کارخانه ها بحساب می آمدند سپری شده است. ساختار و کارکرد جهانی سرمایه پدیده بیکاری را به یک بخش ثابت از شغل و بی شغلی و بازنشستگی طبقه کارگر و یک بخش جدانپذیر از کارکرد هر چه سیال تر خط تولید سرمایه بدل ساخته است. نقش دولت در تامین نیروی کار طبقه سرمایه دار از طریق بیمه بیکاری یک بخش تفکیک ناپذیر از شاخص های کارکرد سرمایه در این عصر است. کارگران بیکار به اعتبار خود و با پرچم بیمه بیکاری جزیی از استراتژی طبقه کارگر در مبارزات اقتصادی و سیاسی آن است، باید باشد. در انقلاب 57، در بهار عربی طلیعه های ابراز وجود جنبش این بخش طبقه کارگر را شاهد بودیم. کارگران بیکار در انقلاب بهمن تا تصرف وزارتخانه ها و تامین مسکن از بالای سر دولت پیش رفتند. هیچ مانعی برای تکرار همان تجربه وجود ندارد. قدرت این بخش ارتش طبقه کارگر در عمق طبقاتی، حقانیت، و متحد کنندگی خواست بیمه بیکاری است.

وقت آنست که بخش بیکاران طبقه نقش خود را ببینند، و هر چه مصمم تر برای ایفای تمام عیار آن خیز بردارند. "فتح" اداره های کارایی تازه اول راهی است که در ادامه آن کنگره سراسری شوراهای کارگران بیکار در محل ساختمان مجلس با قرانت اعلامیه لغو کار مزدی به فلسفه وجودی خود پایان خواهد داد. طبقه کارگر نمیتواند به کمتر از این رضایت بدهد.



نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

صف بیکاران و تلاش فردی آنها از دردناک ترین پدیده های جامعه و دنیای معاصر ایران است. هیچ چیز به اندازه تنهایی کارگر، و در راس آن بیکاران و تلاش فردی آنها ناموجه و غیر قابل قبول نیست. بیکاری و مصائب ناشی از آن مثل صاعقه کور و غیر قابل پیش بینی نیستند. بیکاری ساخته و پرداخته طبقه حاکم است، برایش نقشه کشیده میشود، در انجام کامل و تماشای مایه میگذارند و برای آن کرور کرور پول خرج میشود. تنهایی و درماندگی و استیصال بخش ثابت و حساب شده "سرنوشت" بیکاران است. هر کارگر تنها به معنای خاموشی یک صدای اعتراض است، به معنای جای خالی یک حلقه از همبستگی یک جمع است، به معنای روی زمین ماندن سنگی است که میشود روی سنگ دیگری بند کرد، تف نفرتی است که بجای صورت بانیان این جهنم در دهان میخشد.



کارگران حق ندارند، نباید تنها بمانند. این حکم موقعیت اجتماعی کارگران، رمز حیات، سنت و هویت نقش بسته در پیشانی این طبقه است، و همه عزت و احترام یک شجره و در عین حال انتظاری است که از کارگران میرود.

نفس بیکاری، اینکه زیر سقف یک کارخانه نیستیم نمیتواند دلیل قانع کننده ای برای تنهایی و پراکندگی باشد. بنا به تعریف رسمی اداره کار مسئولیت رسیدگی به امور کارگران بیکار را بعهده دارد، کمک به یافتن کار، بیمه ها، شکایات و غیره. بنا به تعریف اداره کار باید پاتوق و محل تجمع کارگران باشد.

صد البته فقدان جمعیت متقاضی در مقابل اداره کار را باید به حساب سلامت عقل کارگران گذاشت. مردم حکومت را میشناسند و دنبال توهم نمیافتند، حق دارند. دلیل آن صد برابر واقعی تر، در ناباوری کارگر و زحمتکش لانه کرده است، ناباوری به نیروی خود، ناباوری به طنین حق طلبی، ناباوری به قدرت سیاسی و قدرت بسیجی که در اعتراض جمعی نهفته است. سوال اینست که، نه مردم خوش باور، بلکه مردم طلبکار پاشنه در اداره کار از بیخ بیرون نکشیده اند؟ مزخرف میگویند کسانی که کارگر را به عصیان، به زمانی حواله میدهند که کارد به استخوان برسد، اتفاقی که ظاهراً موعود آن تا ابد میتواند تمدید بشود! بحث بر سر شکل دادن به اعتراض کارگران بیکار زیر یک پرچم تعرضی است. بحث بر سر اینست که نیروی مادی و باروت اعتراضی آن در جامعه موج میزند.